

صلح آموزی با اتکاء به مبانی فلسفی عرفان اسلامی: دلالت‌ها برای

مدیران آموزشی

میثم کوه گرد^{۱*} و بابک شمشیری^۲

تاریخ پذیرش: 94/9/17

تاریخ دریافت: 94/4/2

چکیده

هدف از این پژوهش دست یافتن به مفروضه‌های بنیادین عرفان اسلامی و دلالت‌های این مفروضه‌ها برای آموزش صلح است. زیرا صلح، از جمله مهم‌ترین ضرورت‌ها و نیازهای جهان امروز تلقی می‌شود. بنابه نظر بسیاری از صاحب‌نظران و اندیشمندان تربیتی، آن را بایستی جزء مهم‌ترین اهداف تربیتی و آموزشی بشمار آورد. به‌نظر می‌آید صلح‌آموزی از منظر عرفان اسلامی می‌تواند به عنوان رویکردی نوین در مدیریت آموزشی مطرح شود. با این وصف، اهمیت این موضوع برای جوامع مسلمان دو چندان است زیرا به دلایل گوناگون، صلح در این‌گونه جوامع در معرض خطر قرار دارد. از جمله مهم‌ترین دلایل این امر می‌توان به نوع قرائت‌های اسلامی رایج در این‌گونه جوامع اشاره کرد. بنابراین، دغدغه و مسئله اصلی پژوهشگران در رابطه با صلح و آموزش آن، نوع نگاه قرائت‌های گوناگون اسلامی است. این مطالعه پژوهشی کیفی است که به روش تحلیلی - استنتاجی در ابتدا به استخراج و توصیف مفروضه‌های بنیادین عرفان اسلامی پرداخته سپس به استنتاج دلالت‌های تربیتی این مفروضه‌ها برای آموزش صلح و کاربرد آن برای مدیران آموزشی کوشیده است. جامعه مورد بررسی در این پژوهش منابع، مقاله‌ها و کتاب‌های عرفانی است. پژوهشگران به عنوان ابزار پژوهش به بررسی اسناد، برای رسیدن به هدف یاد شده تلاش کرده‌اند. نمونه‌گیری پژوهش هدفمند بوده و زمانی که پژوهشگران دریافته‌اند به مقصود (نقطه اشباع) رسیده‌اند، مطالعه را متوقف کرده‌اند. نتایج پژوهش، گواه بر این است که اصل وحدت، اصل ظاهر و باطن، عشق و زیبایی، فطرت، تزکیه و تهذیب و دلالت‌های آن‌ها، شرایط و بستر تربیتی مناسبی برای کم کردن دشمنی و دگرگون‌سازی مفهوم دشمن فراهم کرده و در نتیجه، تحقق صلح‌آموزی را در نظام آموزش و پرورش بویژه تربیت دینی، امکان‌پذیر می‌سازد. از سوی دیگر، رویکرد یاد شده می‌تواند مورد پژوهش در حیطه مباحث مدیریت آموزشی و برنامه‌ریزی درسی باشد.

واژه‌های کلیدی: عرفان اسلامی، تربیت اسلامی، مدیریت آموزشی، تعلیم و تربیت، صلح.

1- مربی - آموزش و پرورش فارس

2- دانشیاربخش مبانی تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شیراز - ایران.

*- نویسنده مسئول مقاله: meysam.k3337@gmail.com

مقدمه

اسلام در تبیین و چگونگی تعامل افراد انسانی با محور قرار دادن اصل صلح و ثبات در جوامع، پیروان خویش را به رعایت آرامش و سلامت فرا خوانده است و هر اقدامی که صلح و سلامت جامعه را به هم زند، آن را پیروی کردن از گام‌های شیطان دانسته است. چنان‌که در قرآن آمده: "یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان إنه لکم عدو مبین" (Baghare, 2008)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در صلح و آشتی درآید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست. در نگرش عرفانی نیز به این موضوع اشاره‌هایی شده است. دعوت انسان‌ها به وحدت و نگرستن به هستی از نظرگاه وحدت، نکته کانونی اندیشه عرفانی است که از رهگذر آن، افراد انسانی به درک نظرگاه‌های متفاوت یکدیگر می‌رسند. درک این تفاوت‌ها می‌تواند آرامش را برای او به ارمغان آورد. از منظر مدیریت آموزشی پرداختن به صلح و فراهم کردن بستری مناسب برای بروز آن، نکته جدیدی است. این پژوهش به قصد نشان دادن نتایج ناشی از رویکرد عرفانی یادشده در مباحث مدیریت آموزشی و برنامه‌ریزی درسی به جهت آموزش صلح نگاشته شده است. از این منظر، رویکرد آموزشی برآمده از عرفان اسلامی، در دوحیطه نظری و عملی مربوط به مباحث مدیریت آموزشی می‌تواند مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد. اگر نگاهی به تاریخ افکنیم و به تمدن‌های باستان بنگریم، در کنار هریک از آن‌ها یک مصلح مدیر می‌بینیم که از مدیریتی قوی برخوردار بوده است. کنفوسیوس در چین، زرتشت در ایران و مسیح و محمد (ص) در ادیان ابراهیمی، این مصلحان با نگاه مدیریتی خود، فرهنگ صلح و آموزش آن به مردم را در کانون اندیشه خود قرار داده بودند. با توجه به این امر، مدیران آموزش صلح کسانی هستند که در سطح بین‌المللی، ملی - منطقه‌ای و سایر نهادهای آموزشی با توجه به تعاریف موجود که از مقوله آموزش صلح می‌شود، برای تحقق آن برنامه‌ریزی و پارامترهای موجود را سامان‌دهی می‌کنند. این مدیران برای مشارکت افراد و ایجاد روحیه گروهی فعالیت می‌کنند. مدیر موفق، با تحلیل شرایط موجود به بررسی فرهنگ‌ها و اشتراکات آن‌ها می‌پردازد و ضمن شناسایی اختلاف‌ها و نقاط ضعف، در پی شناخت نقاط قوت و تقویت آن‌ها در آموزش صلح گام بر می‌دارد. برای رسیدن به این هدف، اندیشه "وحدت‌نگری" می‌تواند نقطه اتکایی باشد که فرهنگ‌های گوناگون را به هم پیوند می‌دهد؛ اندیشه‌ای که ضمن رسمیت بخشیدن به اختلاف‌ها، (اگر از مدیریت قوی برخوردار شود)، می‌تواند با صحنه گذاشتن بر وحدت میان‌فرهنگی، کانونی برای رسیدن به صلح و زندگی مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر شود. چنان‌چه این وحدت‌نگری ره به تفاهم نبندد، دست‌کم می‌توان امید به توافق داشت. از این جهت، در عرفان اسلامی، بحث انسان و شناخت ابعاد وجودی او و هم‌چنین، مفروضه‌های بنیادینی که این نحله از اندیشه بشری بر آن استوار شده است، می‌تواند راه‌گشای بشر برای رسیدن به صلح و آرامش باشد. به گمان شمشیری؛ "در اندیشه عرفانی،

"عشق"، نقطه پرگار هستی، کلید زاینده کائنات و عنصر رازگون پیدا و پنهانی است که لوح و قلم را به حرکت درآورده و این همه طبایع گونه‌گون را نقش زده است" (13, 2006). به گفته شاعر:
یک نکته بیش نیست غم عشق و وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است
(Hafez, 36)

زیرا رنگ‌آمیزی خیره کننده گیتی از اوست. این عنصر شگفت در هر زمان، مکان و فرهنگی، رد پای خویش را بر جای نهاده است و می‌تواند راه رسیدن به وحدت را برای بشر هموار کند. از این جهت، عارفان اسلامی امثال: ابوسعید ابوالخیر، سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ و دیگران در تعلیمات خود به این مسئله پرداخته‌اند، اما مسئله چیست؟ ضرورت پرداختن به صلح، چه می‌تواند باشد؟ آیا عرفان اسلامی به صلح پرداخته است؟ مفروضه‌های بنیادین عرفان اسلامی در مورد صلح چه می‌تواند باشد؟ و دلالت‌های این مفروضه‌ها برای آموزش صلح، چیست؟ آموزش این مفهوم در مدیریت، از چه منظری قابل تبیین است؟ پرسش‌هایی از این دست نشان می‌دهد که صلح و آموزش آن می‌تواند برای بشر امروز که جنگ و خشونت تا پشت در خانه‌اش کمین کرده، ضرورتی حیاتی باشد. گمان پژوهشگران بر این است که عرفان اسلامی دارای ظرفیتی است که می‌تواند راهنمای بشر امروز باشد. جامعه امروز آکنده از عدم تحمل یک‌دیگر، خشونت در برخورد و مسایلی این چنین است. به نظر می‌رسد تنها راه ممکن برای علاج بیماری‌های اجتماعی موجود، همانا رویکرد عرفانی باشد، اما مبارزه نوع دوم در پروراندن آگاهی مردم، برانگیختن نبوغ، امید به حیات و زایش هنر در تکوین تمدن است که تاریخ بر این ادعا شاهدی صادق است. در عصر کنونی که عصر روابط و فناوری است و از دهکده جهانی نه بلکه از "مشت جهانی" بحث می‌شود، باید با منطق "گفت‌وگو" با دیگران روبه‌رو شد. عارفان از جمله کسانی بوده‌اند که مبارزه نوع دوم در آن‌ها تجلی یافته است. مدارس و نهادهای آموزشی می‌توانند شرایطی را فراهم کنند که بچه‌ها از کودکی گفت‌وگو و تعامل و تحمل یکدیگر را آموزش ببینند. مدیریت چنین مراکزی که توان ایجاد بستری مناسب را برای این هدف داشته باشد، بر ضرورت جایگاه مدیریت آموزشی در صلح و تعامل بین دانش‌آموزان افزوده است. ذکر این نکته ضروریست که تربیت شهروندی حوزه‌ای گسترده بوده و در برگیرنده رویکردها و دیدگاههای فلسفی، سیاسی و ایدئولوژی متنوع است. "غایت کلی رویکردهای گوناگون تربیت شهروندی، تربیت شهروند خوب است و از آن‌جا که درباره شهروند خوب توافق نظر وجود ندارد، رویکردهایی گوناگون در عمل، اقدام، برنامه درسی و استراتژی‌های آموزشی شاهدیم" (Gholtash, 2012, p18). این پژوهش از نوع فلسفی و به روش کیفی انجام گرفته است. قاسمی پویا بر این باور است که برعکس تحلیل کمی، در مورد تحلیل‌های کیفی منابع محدود است و افراد بسیار کمی به این شیوه دست به پژوهش و تحلیل می‌زنند. با این حال، گرچه در این زمینه فرمول و الگوهای همگان‌پذیر وجود ندارد، بیش‌تر بر مبنای ابتکار و خلاقیت‌های پژوهش‌گر تحلیل صورت

می‌گیرد (2014, 113). پژوهشگران در پژوهش کیفی، به تعبیر میکوت و مورهاوس¹: "به عنوان ابزار پژوهش" (1995, 26) عمل کرده‌اند. سپس به بررسی جامعه پژوهش، متون و آثار عرفانی، به صورت "نمونه‌گیری هدفمند"² پرداخته و برای این منظور تا رسیدن به "نقطه اشباع"³ پژوهش را پیش برده‌اند (Ibid, 45). روش پژوهش در این مقاله از نوع "تحلیلی - استنتاجی" است. به باور باقری؛ این روش را می‌توان برای نظریه‌پردازی، تحلیل، ارزیابی و نقد نظریه در پژوهش‌های فلسفی مربوط به تعلیم و تربیت بکار گرفت (2011, 128). از این رو پرسش‌های این مطالعه عبارتند از:

(1) عمده‌ترین مفروضه‌های فلسفی عرفان اسلامی چه هستند؟

(2) دلالت‌های این مفروضه‌ها برای آموزش صلح، چه می‌توانند باشند؟

آنچه در این پژوهش به آن پرداخته شده، ضرورت صلح‌آموزی با تکیه بر مفروضه‌های فلسفی عرفان اسلامی است. هم‌چنین، گسترش رویکرد یاد شده در مباحث مدیریت آموزشی است. نتایج ناشی از چنین رویکردی در قلمرو آموزش صلح، در حیطه سازمان‌های آموزشی نیز مورد بحث و بررسی پژوهشگران قرار گرفته است.

در بررسی پیشینه منابع مربوط به آموزش صلح، متفکران فیلسوف در تاریخ فلسفه، از منظرهایی متفاوت به موضوع صلح پرداخته‌اند. به گمان پژوهشگران؛ جنبه آموزشی - تربیتی در مباحث این متفکران کم‌تر و مباحث سیاسی و حقوقی بیش‌تر مورد توجه بوده است. در جدول زیر از فیلسوفانی که به نوعی در آثارشان به مقوله جنگ و صلح و علل و شرایط آن پرداخته‌اند، نام برده شده است.

اندیشمند	علل جنگ	شرایط صلح
هراکلیتوس	اضداد حاکم بر هستی	هماهنگی اضداد - وحدت
دموکریتوس	سودجویی - عدم ترسیم نظام حکومتی - عدم حاکمیت دموکراسی	مسئولیت و مشارکت در اجتماع
گزنفون	جنبه مادی و سودجویی	رونق جامعه بواسطه صلح
افلاطون	نبود رهبری خردمندان	صلح در سایه حکومت خردمند به وجود می‌آید
رواقیون	سودجویی حکومت‌ها	برادری جهانی. افزایش مشارکت مردم در اجتماع
آگوستین	طغیان انسان	نظم در آرامش
ماکیاول	خویشتن‌خواهی انسان. اتکای سیاست به اخلاق	عقل + قرارداد اجتماعی. و سپردن امنیت به اقتدار مرکزی
کومنیوس	رشد نیافتن دانش در محیط جنگ	رسیدن به دانش یگانه

¹ - Maykut & Morhose, 1995

² - Purposive Sampling

³ - Saturation Point

لاک	سودجویی، مالکیت خصوصی	قرارداد اجتماعی و قانون طبیعی
هیوم	سودجویی	صلح‌ها تنها با ویژگی جنگ‌هایی که باعث آن شده‌اند، درک می‌شوند.
روسو	جامعه باعث فساد انسان می‌شود. کسب خوی جنگاوری با عادت و تجربه	انسان طبیعتاً صلح‌جوست. محبت باید بر تمام روابط حاکم باشد.
کانت	محدود کردن قدرت نظامی حکومت‌ها	هدف نهایی بشر رسیدن به عقلانیت و تشکیل کنفدراسیونی برای برپایی صلح
هگل	سودمندی	عقلانیت ضامن مشارکت بین انسان‌ها
مارکس	تضاد طبقاتی ناشی از نظام سرمایه	صلح انسان‌ها تنها در نظام کمونیستی ممکن است
تولستوی	ناسیونالیسم	برادری جهانی. تربیت باید محبت بین انسان‌ها را پرورش دهد.
راسل	خودخواهی	نگاه عرفانی: صلح کل
پوپر	سرمایه‌داری و فاشیسم و کمونیسم	خردمندی در سایه دموکراسی، تواضع روشنفکران

(Caplestone, 2001, p 37 – 175).

در بررسی پژوهش‌های اخیر نیز می‌توان به آثاری چون:

"ارتباط بین آموزش صلح و آموزش محیطی" (هریس و میسچه^۱، ۲۰۰۳) که به مباحث حقوقی صلح پرداخته است؛ "تاریخچه آموزش صلح" (یان هریس^۲، ۲۰۰۸) که به بررسی دیدگاه‌های گوناگون در مورد صلح پرداخته است؛ "صلح را طراحی کردم"، کلاره فینستاین و کلایر اوکاین^۳، ۲۰۰۸) که جهت کار با کودکان است؛ "آموزش صلح" (مگ کروگل^۴، ۲۰۰۹) که در مقدمه ذکر شده: "اگر شما به بچه‌ها صلح نیاموزید، کسی به آن‌ها جنگ یاد می‌دهد"^۵. از آن‌جا که این کتاب نیز با محوریت کودکان نوشته شده است، در بحث آموزش صلح مفید است؛ ذکاوتی قره‌گزلو (۱۹۸۷) در رساله دکتری خود با عنوان: "تحلیل و نقد دلالت‌های تربیتی در اندیشه صلح کومنیوس، کانت و گالتونگ"، به بررسی و نقد دیدگاه‌های این سه متفکر پرداخته است و کتاب دیگری که به تازگی منتشر شده است، با عنوان: "چگونه دنیا را متحد کنیم؟" مؤلف این اثر برژیت

^۱ - Harris & Mische.

^۲ - Ian Harris.

^۳ - Clare Feinstein & Claire O'Kan.

^۴ - Meg Krugel

^۵ - "If you don't teach kids peace, somebody else will teach them war,"

لابه و میشل پوش است که به همت پروانه عروج نیا ترجمه و با مقدمه مصطفی ملکیان با موضوع اخلاق برای کودکان و نوجوانان از سوی آسمان خیال به دوست‌داران کتاب و کودک ارایه شده است. به‌نظر می‌رسد رویکرد آموزشی به مبحث صلح در پژوهش‌های نوین نمود بیش‌تری یافته است. با این وصف، به گمان پژوهشگران نگاه عرفانی نسبت به آموزش صلح، می‌تواند راهنمای بشر امروز برای تن سپردن به همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر باشد. از سوی دیگر، این نگاه هنگامی موفق می‌شود که از ملاحظات مدیریتی و برنامه‌ریزی درسی برخوردار شده و در کلاس درس به تربیت متربیان بپردازد.

صلح، در نگاه عارفان اسلامی

عارفان مسلمان هر یک به فراخور اندیشه خود به مسئله صلح توجه کرده‌اند. از آن میان، دو تن از عارفانی که در این‌مورد بیش‌تر متمرکز شده‌اند، جلال الدین مولوی و ابوسعید ابوالخیر است. مولوی یکی از معماران تجدید حیات دینی و احیاگر حیثیت انسانی است که مؤلفه‌هایی چون؛ انسان‌گرایی، معرفت، صلح و عشق را هسته مرکزی و محور اندیشه عرفانی خود قرار داده است. مولوی باور دارد که انسان تا خود را از زنجیر اسارت افکار و اندیشه‌های تلقینی و افتادن در دام تعصب و هم‌چنین، تخیلات واهی نرهند، نمی‌تواند به آزادی و آزادگی برسد. از دیدگاه مولانا و عرفان او، آنچه مهم است، انسان است نه باور و پایگاه او زیرا انسان نقطه مرکزی و فلسفه وجودی عالم هستی است. مولوی پس از اصالت انسانیت به معرفت انسان توجه دارد زیرا معرفت نردبان تکامل بشری است و بشر را نماد تجلی حضرت حق می‌کند. انسان‌های صاحب معرفت مردان بزرگ تاریخ بشر بوده‌اند و در وجود مردم بذر صداقت، محبت، عشق، حقیقت‌پرستی و هم‌چنین، دعوت به صلح را کاشته‌اند. بنابراین، از نظر مولانا و عارفان اسلامی عوامل گوناگونی در گفت‌وگوی بین آدمیان و ادیان گوناگون مؤثرند که در ابتدا از دو گوهر معرفت و آزادی می‌توان نام برد. انسان صاحب معرفت که به مقام خودشناسی رسیده است، خود را از زنجیر اسارت افکار و اندیشه‌های تلقینی و تقلیدی و تعصب رهنانیده و آزادی و حریت درونی و برونی را بدست آورده است. "این‌گونه انسان‌ها کف کثرات را کنار زده‌اند و به آب زلال وحدت رسیده‌اند. هم‌چنین، از قشری‌گرایی و تعصب دست شسته و به مغز هستی که وجود مطلق و جان جهان و جهان جان است، رسیده‌اند" (Khalediyani, 78). چنان‌چه عین القضاة همدانی می‌گوید:

آن‌کس که هزار عالم از رنگ نگاشت
 این رنگ همه هوس بود یا پنداشت
 رنگ من و تو کجا خرد ای ناداشت
 او بی‌رنگ است رنگ او باید داشت

(1994, 22)

با این وصف، مولانا به جنگ دیدگاهها و مذاهب خاتمه داده و بر این باور است که اینگونه جنگ‌ها ناشی از نبود معرفت و سطحی‌نگری‌هایی است که ممکن است در اندیشه‌های یک متشرع، عارف و حکیم دیده شود. آن گاه است که دیگر بین حکیم و عارف هیچ اختلاف و مابینتی نیست، جز این که یکی از دانسته‌ها می‌گوید و دیگری از دیده‌ها. هم‌چنین، انسان در تکامل علمی و روحانی به مقام و منزلتی می‌رسد که پیش او کتاب تکوینی عالم وجود با کتاب تشریحی انبیاء و مبعوثان الهی جمله به جمله و حرف به حرف منطبق می‌شود و همین حال و مقام است که نه تنها صوفی، متشرع، عارف و فیلسوف با یکدیگر آشتی می‌کنند که "همه جنگ‌ها، خصومت‌ها و دو رنگی‌ها که مابین ارباب مذاهب، ادیان و ملل اسلام است، به صلح، صفا، دوستی و یک‌رنگی، بدل می‌شود" (Homaei, 1975, 421). به قول مولانا:

صغه الله هست خم رنگ هو پیس‌ها یک‌رنگ گردد اندر او

(Mathnavi, 1981: Vol: II, verse: 1365)

که اشاره به این آیه از قرآن مجید نیز دارد که: "صغه الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عابدون" (Baghare, 137)؛ "رنگ‌آمیزی خداست که به ما رنگ فطرت ایمان و توحید بخشیده است. رنگی خوش‌تر از ایمان به خدا نیست و ما او را می‌پرستیم". شیخ ابوسعید ابوالخیر نیز در این دیدگاه با مولانا هم‌فکر است و بر این باور است که این اختلاف‌ها برخاسته از عدم معرفت و شناخت است. چون هر یک به مقصود و مطلوب خویش برسند، خواهند دانست که حقیقت یکی بیش نیست، در نتیجه، نزاع‌ها و اختلاف‌ها با شناخت وحدت، یکی می‌شوند. البته، عامل دیگری که عارفان بدان اشاره کرده‌اند، آزادی است. به همین دلیل گفته شده: "در اندیشه گرفت نیست درون عالم آزادی است" (Khalediyani, 88). هیچ‌کس حق ندارد به بهانه‌های واہی از آزادی افکار و اندیشه‌ها جلوگیری کند. از سوی دیگر، به تعبیر مولانا، انسان خود قید و بندهایی را به نام قراردادهای اجتماعی یا ناموس قوم و قبیله برای خود می‌تند و حمایت از آن قراردادهای ساختگی را وظیفه‌شناسی نام می‌گذارد و برای اجرای کامل آن‌ها تعصب و سخت‌گیری بکار می‌گیرد و چون بدین ترتیب نمی‌تواند برای قراردادهای یا افکار دیگران احترام قائل شود، ناگهان می‌بینی موسی با موسی در جنگ می‌شود. حال آن‌که تعصب و سخت‌گیری جز خامی و مایه خون‌آشامی چیز دیگری نیست:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون‌آشامی است

(Ibid, vol: III, VERSE: 1297)

به همین دلیل عرفان جنگ هفتاد و دو ملت را بیهوده دانسته و آن را نفی می‌کند:

جنگ هفتاد و دو ملت، همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زند

(Hafez, 184)

آن‌گونه تعصب‌های خشک و خالی را دور می‌اندازد، بنی آدم را اعضای یک پیکر می‌داند و جنگ ملت‌ها را بی‌پایه و بی‌منطق می‌خواند. با این مقدمه، به‌نظر با مراجعه به متون عرفانی اسلامی، می‌توان اصولی به عنوان مفروضه‌های بنیادین آموزش صلح، استنتاج و دلالت‌های آن را برای هدف یاد شده تحلیل کرد.

مفروضه‌های بنیادین صلح، در عرفان اسلامی

برای پی‌گیری صلح در منابع اصیل عرفانی، لازم است نگاهی تبارشناسانه¹ هم به مسئله صلح و هم به مفروضه‌های بنیادین این مؤلفه در متون عرفانی داشته باشیم. از نخستین فیلسوفانی که در اندیشه خود به صلح اشاره کرده‌اند، می‌توان هراکلیتوس² (478 – 544) را نام برد. او بر این باور بود که از ستیز اضداد در طبیعت هم‌آوازی (هماهنگی)، پدید می‌آید. خدا، روز و شب، زمستان، تابستان، جنگ و صلح، سیری، گرسنگی (همه اضداد، منظور این است). بدین‌سان در میان اضداد آن‌که به پیدایش می‌انجامد، جنگ نام دارد و آن‌که منتهی به حریق جهانی می‌گردد، توافق و "صلح جهانی" نامیده می‌شود" (Khorasani, 1990, p 246). نگاه هراکلیتوس، بیش تر به هماهنگی اضداد و رسیدن به توافق است که با عنوان "صلح جهانی" بدان اشاره شده است. هسته مرکزی اندیشه هراکلیت، "وحدت اضداد" است. با توجه به این امر، می‌توان "وحدت" را "سخت هسته"³ اندیشه عرفانی قلمداد کرد. با این فرض، به تعبیر باقری می‌توان؛ مفروضات بنیادی و اندیشه‌های اساسی هر برنامه پژوهشی را که در "سخت هسته" آن استقرار می‌یابد، بررسی و تحلیل کرد (Bagheri, 1999, p 31). بنابراین، برای پی بردن به مفروضه‌های بنیادین صلح، در متون عرفانی اسلامی، به نظر، وحدت را بتوان نقطه کانونی قرار داد و در ادامه، به پی‌گیری اصولی چون، ظاهر و باطن، عشق و زیبایی، فطرت، تذکیه و تهذیب پرداخت.

البته از آن‌جا که در این پژوهش، با متون عرفانی مواجه‌ایم، به نظر می‌رسد روش "هرمنوتیک"⁴ جهت کشف اصول و مفروضه‌های بنیادین صلح، به شکلی بهتر، راه‌گشای رسیدن به حقیقت باشد. زیرا هرمنوتیک را کوششی برای فهم و تفسیر متون دینی – عرفانی دانسته‌اند. بر اساس این دیدگاه، وقتی به مقوله صلح نگرسته می‌شود، سخن ویلهلم دیلتای⁵ (1833 – 1911) به ذهن متبادر می‌شود؛ در دیدگاه او، علوم انسانی به لحاظ روش‌شناختی، راهی ویژه دارند که با علوم طبیعی متفاوت است و این ویژگی را در ویژگی "تفهم" باید جستجو کرد؛ یعنی رابطه‌ای که تنها

¹ - Geneological

² - Heraklitous

³ - Hard Core

⁴ - Hermeneutic

⁵ - W. Dilthey

میان "انسان با انسان" برقرار می‌شود و در روش‌های علوم طبیعی، جایگاهی برای آن وجود ندارد (Bagheri, 2011, p39). بنابراین، این پژوهش با تمرکز بر تحلیل متون عرفانی، به استنتاج مفروضه‌های بنیادین عرفان اسلامی و دلالت‌های آن مفروضه‌ها برای آموزش صلح پرداخته است. از این جهت، نگرستن به مسئله صلح، برای کشف درست رابطه بین آدمیان راه‌نمایی مناسب است. از سوی دیگر، می‌تواند به کاستن از مفهوم دشمنی، بویژه در جوامع تک‌صدایی که با هر نوع قرائتی غیر از قرائت خود، مخالفاند، بکارگرفته شود. هم‌چنین، نگاه عرفانی حاضر می‌تواند در حیطة مدیریت آموزشی مورد ملاحظه قرار گیرد با نگاهی به عرفان اسلامی، متوجه می‌شویم که صلح‌گرایی از مبانی ویژه برخوردار است.

الف) مبانی هستی‌شناختی

می‌توان جهان‌بینی را نخستین پایه معرفتی انسان و در نتیجه، بنیان رفتارهای انسان‌ها دانست. با این پیش‌فرض به معرفی برخی اصول حاکم بر هستی‌شناسی عرفان اسلامی که اساس صلح‌گرایی را سامان می‌دهد، اشاره می‌شود.

- وحدت

عرفان اسلامی با تکیه بر بنیاد فکری توحیدی و باور به خالقیت خداوند یکتا، مهم‌ترین گام را در تنظیم روابط بین انسان‌ها برداشته است. در این جهان‌بینی، وحدت، اساس نگرش انسان به جهان است. باور به این مسئله، روابط انسان را در زندگی فردی و اجتماعی، به عمل بر مقتضای آن سوق می‌دهد. وحدت، به تعبیری نقطه شروع و نقطه پایانی است که تمام حیطة‌های کارکرد آدمی و هم‌چنین، گرایش‌های او را در عرصه‌های گوناگون، هدایت می‌کند. به همین دلیل، می‌تواند نقشی مهم در جلوگیری از بروز جنگ و خشونت داشته باشد. با توجه به این امر، عرفان اسلامی، راه‌نمای سالکانی است که بر مبنای کرامت انسانی گام برداشته و به ندای وحدت گوش سپرده‌اند. بر این اساس، متن مقدس نیز فلسفه سیاسی خود را بر مبنای حفظ صلح و سلم طراحی کرده است و پیروانش را به "دارالسلام" فرا می‌خواند: "والله یدعوا إلى دار السلام و یهدی من یشاء إلى صراط مستقیم" (Yunus, 25) و خداوند به سرای صلح و سلامت دعوت می‌کند و هرکس را بخواهد (و شایسته و لایق باشد)، به راه راست هدایت می‌کند. بنا بر تعالیم عرفانی، چنان‌چه در جامعه‌ای روابط انسان‌ها بر پایه تعالیم وحدت تنظیم شود، بسیاری از جنگ و ستیزها پیش نخواهد آمد. مگر آن‌که به جای ایده توحید محوری، نفسانیات انسانی وارد شود و خود محوری مبنای ارتباطات انسانی قرار گیرد. در این‌صورت، آدمیان از "هدف" بودن، به "وسیله"، تبدیل می‌شوند و برای

رسیدن به اهداف دیگران بکار گرفته می‌شوند. این امر به "غیریت‌سازی"¹ که به تعبیر میشل فوکو (1926 - 1984)²، "خصیصه اصلی تفکر مدرن است" (Rahmaniyan, 2008) کمک می‌کند، اما تفکر عرفانی از بشر می‌خواهد که در سایه صلح و امنیت، ره‌یافتی جهان‌شمول برای انسان‌ها ارایه دهد زیرا در این تفکر، الزامات فردی و اجتماعی غایت‌مدار نهفته است که میل به وحدت‌طلبی را در انسان‌ها تقویت می‌کند. چنان‌چه، مولانا آدمیان را به وحدت دعوت می‌کند و در نتیجه این وحدت‌طلبی است که باور دارد:

چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی

(Mathnavi , voh:I, Verse: 2468)

و باز در پرتو چنین نگرشی است که (Karimi, 2011)، در خرد نامعقول می‌گوید: "آن کس که در گستره اندیشه توحیدی فراتر از زمان و مکان و رها از قاب‌های این‌جا و اکنون، به چشم‌اندازهای دور می‌نگرد، توان جمع‌اضداد را در خود پدید آورده و در کنه اندیشه و جوهر بینش خود، همه ناهم‌سازها را هم‌ساز و هم‌نوا می‌بیند". هدف‌مندی خلقت و وحدت در غایت حرکت آدمیان به سوی تکامل، از اساسی‌ترین بنیادهای هماهنگی در قوانین و لاجرم رفتارهای فردی و اجتماعی انسان‌ها است. بر مبنای همین اصل اساسی است که بسیاری از تعارض‌ها در نگاه، گرایش و کنش‌های آدمیان از بین می‌رود و پیش از اقدام به خشونت، منطبق طرح خشونت از او سلب می‌شود. از دیگر سو، کسی که قائل به هدف‌مندی عالم نیست و برای غایت هستی، هدفی در نظر نمی‌گیرد، درونش نیز آکنده از تعارض و تکثراتی است که توان رسیدن به وحدت را از خود ستانده است.

(ب) مبانی انسان‌شناسی

چگونگی نگرش نسبت به انسان، افزون بر تأثیرگذاری بر هستی‌شناسی او و شناخت جایگاهش در نظام هستی، یکی از عوامل مؤثر در قوانین اجتماعی بشمار می‌آید. روابط اجتماعی، اعم از سیاسی، اقتصادی و... و اجرای احکام، بدون در نظر گرفتن نهاد طبیعی و ویژگی‌های انسان‌شناسانه او ممکن نیست. در حقیقت، توصیف نقش و جایگاه انسان، چارچوب و مبنایی را بیان می‌کند که براساس آن، چگونگی روابط انسان‌ها با یک‌دیگر مشخص می‌شود. در نتیجه، گرایش ما به جنگ یا صلح، به تصویری وابسته است که از انسان داریم.

¹ - Othering

² - Michel Foucault

- اصل ظاهر و باطن

بنا به اصل وحدت وجود، چنین برداشت می‌شود که عالم هستی از دو بخش تشکیل شده است. نخست، سپهر وحدت که همان باطن و ریشه جهان هستی است و این سپهر، چیزی نیست جز باری تعالی و صفات ذاتی او. دوم، سپهر کثرت است. این سپهر، قلمرو تمامی موجودات است یا به تعبیر دیگر، تجلیات الهی است. "در واقع، ظاهر و باطن یا همان وحدت و کثرت، نشان‌گر ثنویت دو هویت مستقل نیست بلکه کثرت، چیزی نیست جز همان مراتب نازل‌تر و ضعیف‌تر هستی یا همان وحدت" (Shamshiri, 286). بدین ترتیب، هر دو عالم از حقیقت برخوردار بوده و هیچ‌کدام صرفاً ساخته و پرداخته فاعل شناسا نیست. در نگاه عرفای مسلمان، انسان همچون کل جهان هستی از دو بخش ظاهر و باطن تشکیل شده است. بخش باطنی وی که گوهر وجود انسانی است، تعلق به سپهر وحدت و عالم ملکوت دارد. این بخش همان است که روح یا نفس ناطقه نامیده می‌شود. بخش ظاهری نیز همان ویژگی و صفاتی است که متعلق به مراتب نازل‌تر وجود یا همان جهان محسوس است.

- عشق و زیبایی

در نگاه اولیه ممکن است به نظر آید که عشق تعلق به حوزه مباحث انسان‌شناسی و یا ارزشی دارد، اما با کمی تأمل و دقت بیشتر، روشن می‌شود که این موضوع در عرفان اسلامی از جمله مباحث بنیادین هستی‌شناسی تلقی می‌شود. اصولاً سرمنشاء عشق از هستی است. بنابر دیدگاه پیش‌تر عرفا، هستی یکی است. یعنی اصل وحدت بر آن حاکم است، به تعبیر دیگر، عشق، از جمله تجلی‌های هستی بشمار می‌آید و هم‌چنان که وجود را درجات و مراتبی است، عشق نیز در هستی عرفانی از درجات و مراتب گوناگونی تشکیل شده است. زیبایی نیز هم‌چون عشق از جلوه‌های هستی بشمار می‌آید. از آن‌جا که کمال و مطلق هستی، خداوند است، بالطبع کمال زیبایی نیز از آن خداوند است. در نتیجه، عشق، زیبایی و کمال هر سه وجهی از هستی بوده و همگی در ایده وحدت، معنای کامل می‌یابند. این مطلب دلالت بر آن دارد که عشق و زیبایی دو روی یک سکه هستند "بنابراین، هر جا که ردپایی از عشق باشد، جلوه‌ای از زیبایی نیز خود را آشکار می‌سازد" (Ibid, 23).

- فطرت

با آن‌که فطرت یکی از مفاهیم بنیادین دینی است، اما خود واژه فطرت، تنها یک‌بار در قرآن آمده است. آن‌جا که می‌فرماید: "فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس" (Rome, 30)؛ پس روی به جانب آیین پاک بیاور و از دین خدا که فطرت خلق را بر آن آفریده

است، پیروی کن. علامه طباطبایی در تفسیر *المیزان*، در توضیح آیه شریفه: "کل يعمل علی شاکلته" (Esraa, 84)، درباره فطرت انسانی چنین می‌فرماید: "انسان‌ها خلقت مشترک و یکسانی دارند و نفوس انسانی در آغاز و پیش از کسب ملکات، اختلافی باهم ندارند؛ اما در اثر رسوخ ملکات، شاکله‌های گوناگونی پیدا می‌کنند که هر یک اقتضای اعمال خاصی را دارد" (194 - 189 pp, 1982). خداجویی، خداپرستی، عدالت‌خواهی، صلح‌طلبی، خیرخواهی، کمال‌جویی، زیبایی‌خواهی و فضیلت‌طلبی، بخشی از گرایش‌های مشترک همه انسان‌هاست. تبیین مفهوم فطرت در قاموس قرآنی و فرهنگ اسلامی، نسبت میان عرفان اسلامی و فطرت را آشکار می‌سازد. در واقع، محور عرفان اسلامی را به اعتباری می‌توان فطرت تلقی کرد.

- تزکیه و تهذیب

تزکیه و تهذیب، یکی دیگر از مفروضه‌های بنیادین عرفان اسلامی است. این امر، مربوط به برطرف کردن رذایل اخلاقی و زدودن زنگاره‌هایی است که بر دل انسان به عنوان منبع عشق و معرفت وارد شده است و در نتیجه، مانعی برای رسیدن به خودآگاهی واقعی و خودآگاهی انسان که صدر برنامه تربیت اخلاقی بوده، قرار داشته است. برای همین است که در طریقت تربیتی عرفان اسلامی این همه به ریاضت اهمیت داده شده است. در واقع، غرض نهایی از ریاضت رسیدن به کمال حقیقی یعنی مکاشفه است. این امر حکایت از آن دارد که بنا به فرهنگ قرآنی، تزکیه نفس، مقدم بر هر امر دیگری از جمله تعلیم است؛ "یزکّیهم و یعلّمهم الكتاب و الحکمه" (2, Jomee). بنابراین، اهتمام ورزیدن به پرورش فضایل اخلاقی بدون توجه به تزکیه، به نوبه خود می‌تواند خطرناک و لطمه‌های سهمگینی را به همراه داشته باشد.

دلالت‌های مفروضه‌های بنیادین فلسفی عرفان اسلامی برای آموزش صلح

پیش از پرداختن به این بحث، لازم است یادآور شویم که این پیش‌فرض‌های بنیادین، فصل مشترک تمامی رویکردهای عرفان اسلامی است و از این نظر، بین فرقه‌ها و احیاناً رویکردهای گوناگون عرفانی تفاوت اساسی وجود ندارد. حال، سؤال این است که با توجه به این مفروضه‌های بنیادین فلسفی که از متون عرفانی پدیدار شده است، چه دلالت‌هایی برای آموزش صلح می‌توان یافت؟ پیش از بحث و بررسی و رسیدن به پاسخ، لازم است اشاره شود که کم‌تر مفهومی همانند مفهوم صلح، با وجود کاربرد فراوانی که در دنیای امروز یافته، به لحاظ محتوا با پیچیدگی‌ها و ابهاماتی روبه‌روست؛ بویژه اگر بکوشیم فراتر از نوعی هم‌زیستی، تحمل و میدان دادن به یک‌دیگر، بر حسب ضرورت‌های زندگی در جهان به هم پیوسته امروز، برای آن نوعی بنیان نظری عمیق بیابیم. به لحاظ محتوایی، با تمایز میان مفهوم دینی- عرفانی صلح، مفهوم اخلاقی- عملی آن و

مفهوم صلح جهانی (به معنای کیهانی) که از دیرباز صورت گرفته است، با گرایش‌های گوناگونی در تلقی از معانی آن روبه‌رو هستیم. این موضوع، نشان از رسیدن به معنای مشترکی است که دارای مقبولیت همگانی باشد و چندان دورنمایی امیدبخش پیش پای ما نمی‌گشاید. پیچیدگی در کاوش از این مفهوم هنگامی که؛ "هیچ صلحی بدون استوار شدن بر پایه حقیقت، نمی‌تواند پایدار باشد" افزون‌تر می‌شود (Beheshti, 33). مسئله صلح، با مفهوم حقیقت نیز گره می‌خورد. بنابراین، رسیدن به صلح، منوط به امکان دستیابی به حقیقت است و در نتیجه، تمام بار سنگینی که در بحث از حقیقت، وجود دارد به مفهوم صلح نیز منتقل می‌شود. در جریان تحولات ژرف عصر جدید با گرایشی به جانب سکولاریزاسیون و سیاسی شدن فزاینده مفهوم صلح روبه‌رو می‌شویم. از سوی دیگر، اومانیسم و بردباری (Tolerance) مبنای بحث‌های جدید در زمینه صلح، بویژه صلح پایدار (Perpetual Peace) را به عنوان ایده‌آل عقل عملی، فراهم آورده است، اما به لحاظ مفهومی پا از "دایره حقوقی و اخلاقی بیرون ننهاده است" (Ibid, 37). شرایط دگرگون شونده سده گذشته با دو جنگ جهانی و سپس دوران جنگ سرد و مسابقه ترس‌آور تسلیحات هسته‌ای، ناکافی بودن کوشش‌ها برای رسیدن به یک تلقی روشن از صلح و تلاش‌ها برای ایجاد نهادهای بین‌المللی برای تحقق عملی آن بیش از پیش نمایان شده است. رخدادهایی که لزوم پرداختن ژرف‌تر به مفهوم صلح را بار دیگر به عنوان تکلیفی ضروری گوش‌زد می‌کند، اما کدام نگاه از معنای ژرف حقیقت پرده بر می‌دارد؟ تاریخ فلسفه‌ای که با طیفی گسترده از معانی حقیقت نزد فیلسوفان بحث و بررسی شده است. در یک‌سو با برداشتی از حقیقت مواجه‌ایم که نه تنها گستره مصادیق آن بلکه حتی دایره مفهومی‌اش با "وجود"، هم‌پوشانی دارد و در نتیجه، پرسش از حقیقت، همان پرسش از "وجود" است. جانب دیگر، مفهوم حقیقت؛ به معنای "صدق در قضایا" بیان شده (مطابق با نظر ارسطو) است و منظر دیگر حقیقت، به سوی فاعل شناخت (Subject) و آن‌چه در فاعل شناخت می‌گذرد، بررسی شده است. عصر جدید به برابر شمردن حقیقت با یقین، صحه گذارده و مطابق با کلام پست‌مدرن، صرفاً به درکی از حقیقت رویارو می‌شویم که یک "توافق بین‌الذهانی" (Intersubjectivity) است. به نظر می‌رسد این تلقی از حقیقت، در عصر جدید که در آن مخالف با هرگونه فراروایت و نفی کلی‌گرایی است، با نگرستن به مفروضه‌های بنیادین عرفانی؛ وحدت، ظاهر و باطن، فطرت، عشق و زیبایی، امکان هم‌نشینی نداشته باشد. "از سوی دیگر، در تربیت پست‌مدرن برای آن‌که در فرایند جهانی‌شدن، کثرت‌گرایی امکان‌پذیر باشد، دموکراسی و مدارا، مهم‌ترین ارزش و هم‌چنین، برترین هدف تلقی می‌شود" (Shamshiri, 2009, 60). در واقع، پرورش دموکراتیک، به معنای آماده کردن نسل جدید برای رویارویی با دیگران اعم از اقلیت‌ها، خرده‌فرهنگ‌ها و دیگر فرهنگ‌هاست. شیوه رویارویی دموکراتیک نیز چیزی نیست جز "گفت‌وگو" که ابزار این گفت‌وگو "زبان" است. در چنین وضعیتی، زندگی مسالمت‌آمیز در کنار دیگران که از

ملزومات جهانی واحد و یک‌پارچه است، امکان‌پذیر می‌گردد، اما این رویکرد مثبت به پست مدرن، دارای جنبه‌های منفی نیز می‌باشد. به جهت رهایی انسان در جهانی سراسر نسبی، بدون هیچ‌گونه نقطه اتکایی. جهانی که در آن همه چیز متزلزل بوده و در نتیجه، هیچ معنا و مفهوم ثابتی را نمی‌توان از آن انتظار داشت. پس "گفت‌وگو" بر چه اساسی صورت می‌گیرد؟ در حقیقت به نظر می‌آید که این گفت‌وگو نه آغاز معینی و نه پایان روشن و افناع کننده‌ای داشته باشد. چنان‌که برخی از صاحب‌نظران حوزه تعلیم و تربیت مثل بلیک (Blake) نیز به این نتیجه رسیده‌اند که پست‌مدرنیسم در عرصه تعلیم و تربیت "نتوانسته حرف تازه‌ای که بتواند در عمل جایگزین اندیشه‌های مدرن بشود، عرضه کند" (Ibid, 62). هم‌چنین، دستاوردهای فلسفه تحلیلی - زبانی و فلسفه‌های هرمنوتیکی نشان می‌دهند که امید به یافتن تفسیری واحد و فرازمانی از مفاهیم، برای بنا کردن تعامل میان انسان‌ها بر اساس آن‌ها، نه تنها به لحاظ عملی بلکه از جنبه نظری نیز چندان واقع‌بینانه نیست. با این حال، به نظر می‌رسد که بنا نهادن صلح به نحو عمل‌گرایانه (Pragmatic) بر قراردادها و توافق‌های موردی و مشروط به منافع قطعی نیز پایه استواری برای آن بشمار نمی‌آید (Beheshti, 33).

آنچه تاکنون در دیالوگ‌های میان ادیان برای رسیدن به صلح، کم‌تر بدان توجه شده است، نگرش عرفانی است. این نگرش، بستر مشترکی است که سه سنت دینی ابراهیمی را برای رسیدن به دیالوگ فرا می‌خواند. در سنت عرفانی یهود شالوم (Shalom) افزون بر معنای حقوقی و اخلاقی، به عنوان اصل و مبدأ وجود، مترادف با آفرینش و یکی از سه پایه‌ای است که عالم بر آن استوار شده است. حتی نزد برخی از عارفان با خود "یهوه" یکی شمرده می‌شود. افزون بر این، در پیش‌بینی‌های مربوط به رخدادهای آخرالزمان، انتظار حاکمیت آن می‌رود، "آن هم حاکمیتی نه به تدبیر ما انسان‌ها بلکه به مشیت یهوه" (Ibid, 37). در سنت مسیحیت نیز صلح، به‌عنوان جوهره پیام رستگاری و نجات (Salvation) و بشارت مسیح شمرده می‌شود. به‌گونه‌ای که نوعی این‌همانی میان مسیح و عمل اصلی او در این عالم و صلح دیده می‌شود و ظهور او در پایان تاریخ نیز به منزله حاکمیت صلح بر جهان بشری است. افزون بر این، در مقایسه با عهد عتیق، که عدالت را بستر صلح می‌داند، در اندیشه مسیحی، "صلح" بستر عدالت می‌شود. در سنت اسلامی نیز، "سلام" از جمله آسمای بزرگ خداوندی بشمار می‌رود که خود عین وجود و عین حقیقت است. هم‌چنین، آسمای او نه یک نام صرف بلکه چیزی جز تجلیات ذات او نیستند. بنابراین، پیوند میان حقیقت و به تعبیری وحدت و اسلام (صلح)، نه یک پیوند عرضی، بلکه پیوندی ذاتی است. آن‌چنان‌که فراتر از بیان معرفت‌شناختی و فلسفی، بنیانی هستی‌شناختی در اصل و مبدأ تمام هستی‌ها و شناخت‌ها، یعنی در مبدأ تمامی حقایق دارد. در نتیجه، هر آنچه حقیقت است، در انتساب به او حقیقت می‌شود. به‌گونه‌ای که در ادعیه اسلامی خطاب به خداوند آمده است: "الهی أنت ألسلام و منک

السلام و إلیک السلام" خدایا تو سلامی، و سلام از توست و به جانب توست. بدین ترتیب مبدأ سلم و سلام و منتهای آن بلکه خود آن، خداوند است. این درحالی است که ذات حق تعالی عین وجود است که در عین این که کل اشیاء است، هیچ یک از آنها نیست. "گره خوردن حق و وجود و سلام در ذات خداوند در هر سه سنت عرفانی دینی دیده می‌شود" (Ibid, 34). گمان پژوهشگران بر این است که به‌نظر، این سه سنت دینی مشترک، پایه‌ای بس عمیق‌تری برای پیوند میان مفهوم صلح و حقیقت فراهم می‌کند که بررسی ابعاد گوناگون آن نیازمند کاوشی مشترک و تطبیقی در هر سه سنت از منظر عرفان است. "افزون بر جهان هستی و انسان، خود دین نیز از اصل ظاهر و باطن پیروی می‌کند" (2009, 64). به همین دلیل عرفای مسلمان در مواجهه با دین تنها به سطوح ظاهری اکتفا نکرده و در جستجوی جنبه‌های باطنی آن نیز بوده‌اند. این امر، دلالت بر ثبات و نسبت آموزه‌های باطنی و ظاهری دین دارد. به بیان دیگر، قشر یا صدف دین حکایت از گزاره‌ها و تعالیمی دارد که ماهیت نسبی دارند. این گزاره‌ها و تعالیم تا حد زیادی، تابع عوامل زمانی، مکانی، تاریخی، فرهنگی و نظایر آن هستند. این درحالی است که گوهر یا مغز دین حاوی واقعیت‌هایی است که از اصل ثبات پیروی می‌کنند. این واقعیت‌ها به هیچ وجه تابع شرایط و محدودیت‌های گوناگون نیستند. بنابراین، می‌توانند از وحدت به عنوان سخت هسته‌ی عرفان اسلامی، برخوردار گردند. حال با توجه به چالش‌های دنیای کنونی؛ در یک نگاه فرا دینی، "شاید پذیرش اصل "نسبی‌گرایی در عین مطلق‌نگری" که از نتایج اصل وحدت وجود و هم‌چنین، اصل ظاهر و باطن است، به نوعی می‌تواند جمع بین مدرنیسم و پست‌مدرنیسم باشد" (Ibid, 65). بدین صورت که ویژگی مطلق‌نگری و فرا روایتی مدرنیسم را دارد، اما نه با تکیه بر عقل‌ا‌پزایی مدرنیته بلکه با توسل به "معرفت شهودی" که از آن به "عقل شهودی" تعبیر شده، برخوردار است. با این وصف، حیثه آن قطعیت و ثبات حاکم بر علوم غربی نیست بلکه حیثه آن امر قدسی و صفات ذاتی‌اش همچون عشق، زیبایی و آگاهی ذاتی است. بنابراین، علوم مدرن غربی هم‌چنان که اندیشمندان پست‌مدرن، نشان داده‌اند، به دلیل آن که نمی‌توانند یافته‌ها و نتایج مسلم، و جهان‌شمولی‌ارایه دهند، بایستی تغییر وضعیت داده و به سپهر کثرت منتقل شوند، یعنی جایی که نسبت بر آن حاکم است. در عوض، این علوم باید جای خود را به دانشی دهند که ضمن قطعیت و ثبات، می‌تواند مدعی جهان‌شمولی و ارائه تصویرهای کلان از جهان هستی شود. این دانش "علم قدسی" نامیده می‌شود (Ibid, 66). یعنی دانشی که به ذات و سرشت انسان که همانا فطرت اوست، مربوط می‌شود. این دانش، آگاهی درباره هستی و باطن جهان است. این معرفت حاصل عقل جزئی برآمده، از مدرنیته غربی نیست بلکه مبنای آن عقل شهودی است. به همین دلیل، وجه مشترک تمامی انسان‌ها بوده و دانش حاصل از آن قطعی، یقینی و تغییرناپذیر است. در نتیجه، برای بیان آن بایستی از زبان خاص خودش (نه زبان‌های کلامی رایج میان مدرنیسم و پست‌مدرن) استفاده کرد. یعنی توسل جستن به

زبان هنر، عواطف، اخلاقیات و مغز دین (حق‌گروی). در واقع، عشق، هنر (به معنای زیبایی حقیقی)، اخلاق (جنبه‌های عام و ثابت اخلاقی)، و گوهر دین (جنبه‌ی ثابت تمامی ادیان الهی و حتی بعضا غیر الهی)، زبان مشترک این گفت‌وگو بشمار می‌آیند. یعنی زبان‌هایی که موجب فهم مشترک، همدلی، و رسیدن به صلح و توافق همگانی شده و افزون بر آن، نیازی به ترجمه نیز ندارد چرا که درک آن‌ها حضوری بوده و وابسته به شرایط اجتماعی- فرهنگی نیست. مولانا این زبان مشترک را چنین توصیف می‌کند:

ای بسا هندو و ترک هم‌زبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از هم‌زبانی خوش‌تر است
غیر نطق و غیر ایما و سجال صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

(Mathnavi, vol:I, verses: 1206 - 1207)

بدین ترتیب، به‌نظر در نگاه عرفانی، نقیصه رویکرد پست‌مدرنیستی که از زبان‌های کلامی وابسته به شرایط نسبی استفاده می‌کنند، برطرف می‌شود. با توجه به این توضیحات، گمان پژوهشگران براین است که از منظر عرفان اسلامی و مفروضه‌های بنیادین آن پرداختن به آموزش صلح برای رسیدن به جهانی واحد، ضروری است. از سوی دیگر، می‌توان برنامه درسی مبتنی بر چنین نگاهی ترتیب داد و از آن برای پرورش متریبان بهره برد. برنامه‌ای که مبتنی بر عواطف انسانی با محتوای هنر و عشق‌ورزی، بستر رسیدن به اخلاقی زیستن را فراهم آورد.

بحث و نتیجه‌گیری

آن‌چه از این پژوهش برای پژوهش‌گران پدیدار شد، نشان از مفروضه‌های بنیادینی دارد که عرفان اسلامی بر آن استوار گردیده است. اصل وحدت، از منظر هستی‌شناسی، به عنوان "سخت هسته" اندیشه عرفانی، معرفی شده است. از جنبه انسان‌شناسی اصولی چون؛ اصل ظاهر و باطن، عشق و زیبایی، فطرت و تزکیه و تهذیب، به عنوان مفروضه‌های بنیادین عرفان اسلامی مشخص شده‌اند. از دیگر سو، دلالت‌های این مفروضه‌ها برای آموزش صلح، مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. بنابراین، با توجه به اصول مفروضه که برآمده از متون عرفانی است و عناصر زیربنایی یک مجموعه منسجم فکری را نشان می‌دهد، می‌توان رویکردی را ارایه و معرفی کرد. این رویکرد، قابلیت رفتن به سمت صلح‌آموزی و کاستن از مفهوم دشمنی را دارد. این نگاه در حوزه‌های دیگر علوم تربیتی بویژه در مباحث مربوط به مدیریت آموزشی می‌تواند مورد بحث و بررسی قرار گیرد. بنابراین، کلیت نظام آموزشی از جمله مدیریت آموزشی، واجد چنین ویژگی‌هایی است؛ ویژگی‌هایی که در نوع نگاه عرفان به انسان و بسته به تعریفی که از انسان دارد، می‌تواند در بحث‌های مدیریتی خود را عرضه نماید؛ امری که ناظر به انسان و باطن اوست. در این رویکرد که به دنبال رشد و

تحول انسان‌هاست، از نگاه ابزاری به انسان خودداری می‌شود. (9 Alagheband, 1994,p) بر این باور است؛ "مدیران آموزشی برای واکنش و اقدام در زمینه این نیازها و هدایت مردم و دست‌اندرکاران در راستای بهسازی آموزش و پرورش در سطح مدارس و مناطق، باید از دانش و معرفت شفاهی درباره مفاهیم و فراگردهای تغییر برخوردار باشند". رویکرد "مطلق‌نگری در عین نسبی‌نگری" که در پژوهش آمده، واجد نوعی کثرت در عین وحدت است، این امر بهتر می‌تواند در حوزه آموزش صلح مطرح شود. در این رویکرد، یک مدیر بیش از آن که به دنبال تفاوت‌ها باشد، در پی تساهل و تسامح است. تفاوت‌های افراد را می‌پذیرد و با این حال، به دنبال رسیدن به وحدت است. این مهم، یک نوع رویکرد رشدی و تعالی‌بخش در پی دارد که مراحل رشد افراد را در نظر می‌گیرد و از نگاه ابزاری از انسان دوری می‌جوید. مؤلفه‌های چنین رویکردی از نگاه مدیریت آموزشی و بحث‌های درون سازمانی می‌تواند چنین ترسیم شود: 1- وحدت: محترم شمردن تفاوت‌های افراد. این نگاه در پی عناصری است که بین افراد از منظر: هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی پیوند برقرار کند. برای رسیدن به این هدف لازم است بین سایر ارکان یک سازمان صلح و دوستی اتفاق بیفتد. یک وحدت سازمانی در حوزه مدیریت آموزشی، لازمه رسیدن به چنین هدفی است. 2- رسیدن به رشد: نگاهی برآمده از یک سیر و سلوک. در این رویکرد، فرد و رشد فرد در درجه نخست اهمیت قرار می‌گیرد. یک نگاه درون‌ذات است نه برون‌ذات. برون‌ذات؛ به این معنی که شاخص‌های این رویکرد، اجتماعی نیستند. در نتیجه، افراد در خدمت سازمان نیستند، بلکه اهداف سازمان مدیریتی و مدیر آموزشی، باید به گونه‌ای طراحی شوند که در خدمت رشد و تعالی افراد قرار بگیرند. لازمه چنین رویکردی، سبک مدیریتی است که راهنمای افراد برای رسیدن به رشد و آگاهی باشد. این مسئله، ناظر به بینشی است که نقش مدیر را صرفاً دانستن یک سری دانش‌های مدیریتی نمی‌بیند بلکه یک نوع پختگی و رشد فکری را که در نتیجه سیر و سلوک بدست آمده باشد، می‌طلبد. آنچه در این مسیر اهمیت دارد، پختگی و رسیدن به رشد است نه صرفاً داشتن آگاهی. در نتیجه، در این نگاه؛ سازمان آموزشی و مدارس، باید سازمان رشد‌یابنده معرفی شوند؛ یک سازمانی که ضمن ارتقاء و تعالی خود، زمینه رشد افرادش را نیز فراهم می‌آورد. در نتیجه چنین رشدی، افراد انسانی می‌توانند به آگاهی دست یابند و این آگاهی می‌تواند به درک "دیگری" بیانجامد. "دیگری"هایی که جامعه انسانی را تشکیل می‌دهند و بستر صلح‌ورزی و تحمل یک‌دیگر را برای افراد رقم می‌زند. مدیر موفق در محیط آموزشی، مدیری است که بستری مناسب را برای رشد و تعالی افرادش فراهم کند. 3- توجه به عشق و محبت: بر مبنای چنین بینشی، رابطه بین افراد بر مدار صلح و محبت واقع می‌شود، نه بر مبنای داد و ستد. از منظر مدیریت آموزشی، رابطه صلح و دوستی در محیط مدارس بین مربی و متربی می‌تواند پدیدار شود. ترسیم برنامه درسی مبتنی بر حیطه عاطفی می‌تواند متریبان را به عنصر مهرورزی سوق دهد. برای این

منظور، بهره‌گیری از ظرفیت هنر پیشنهاد می‌شود. هنر با عواطف آدمیان پیوسته است. زبان هنر می‌تواند ورای هر رنگ و شکل و مذهب یک همدلی بین انسان‌ها به وجود آورد. در نتیجه، بحث‌های تشویقی، همدلی، درک متقابل و تعامل بین افراد سازمان به رابطه مهر و محبت استوار می‌شود. در مباحث مربوط به مدیریت آموزشی و رفتار سازمانی، ذکر این نکته لازم است که تقریباً "بیش‌تر وقت مدیر آموزشی، صرف برخوردهای مستقیم و رودررو با کارکنان، دانش‌آموزان و والدین می‌شود. چنانچه وی بخواهد در این برخوردها توفیق حاصل کند، به‌ناچار باید در امور مربوط به کار آن‌ها کنجکاو باشد زیرا همه آن‌ها رفتاری ویژه خود دارند" (Bakhshi, 1985, p 32). ایجاد تعامل و رسیدن به همکاری مسالمت‌آمیز، حاصل فرایندی است که از مؤلفه‌های نام برده منتج شده است. آگاهی داشتن مدیر از انگیزه‌های انسانی افراد سازمانش به داشتن یک ارتباط سازنده میان مدیر و کارکنانش منتهی می‌شود. دوستی و صمیمیت در رابطه میان کارکنان محرکی قوی بشمار می‌آید. در مبحث صلح‌آموزی و مدیریت، فقدان این امر، همیشه مشکلاتی را در پی داشته است. چنانچه در یک سازمان، تنش‌ها گسترش یابد، ضعف روحیه را به دنبال می‌آورد. علایم ضعف روحیه: پرخاشگری، بدگویی، سخن‌چینی، کاهش تولیدات، تأخیر ورود، تعجیل خروج و نظایر این‌ها خواهد بود. کار موفق، "بویژه در سازمان‌های آموزشی، به مقدار زیادی بر انگیزه‌های دوستی و صمیمیت استوار است" (Ibid, 50). این دوستی و صمیمیت به صلح درون‌سازمانی افراد منجر می‌شود. در مجموع، مشخص شد که رسیدن به تعریف واحدی از حقیقت، به عنوان پایه صلح، از منظر اندیشه‌های فلسفی بسیار دشوار است. از سوی دیگر، هم‌چنان که مدرنیسم و پست مدرنیسم نشان داد، خود را در نسبیت و کثرت اسیر و سرگردان کرده است. در این بین، رویکرد عرفان اسلامی از توانمندی بالایی در رویارویی با فرایند "جهانی شدن" و "آموزش صلح"، برخوردار است. بنابر آنچه از دلالت‌های مفروضه‌های بنیادین عرفان اسلامی در بعد آموزش صلح برآمد، عمده‌ترین رویکردهایی که قابلیت رسیدن به تفاهم را برای بشر می‌تواند فراهم آورد، عبارتند از:

- فراهم آوردن امکان گفت‌وگو با سایر ادیان و دستیابی به وحدت با آن‌ها: پیروان این رویکرد، بنا به اصل وحدت، به‌جای دامن زدن به اختلافات، در پی معرفت حقیقی یعنی مشاهده مشترکات هستند. هم‌چنان که حافظ می‌فرماید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زند

(Hafez, 184)

- ارج نهادن به نقش و جایگاه محوری انسان (نوعی انسان‌مداری عرفانی): رویکرد عرفانی، انسان را در جایگاهی رفیع نهاده است. انسان بنابه اتصال به سر منشأ خود یعنی خداوند، نقشی اصلی در صحنه هستی ایفا می‌کند. اتصال به خداوند، تفاوت دیدگاه مدرنیسم و پست‌مدرنیسم و عرفان اسلامی است.

- ویژگی مدارا یا تساهل و تسامح: مکتب عرفان اسلامی در برابر مردمان، با نرمش، انعطاف‌پذیری و روی هم رفته، تساهل و تسامح برخورد می‌کند. حکایت‌های فراوانی در تاریخ تصوف و عرفان اسلامی وجود دارد که این امر را تأیید می‌کند. این قابلیت مهم، لازمه دستیابی بشر به صلح و دوستی در جهان است.
- توجه به تمامی ابعاد وجود انسانی: کم‌تر رویکردی دیده می‌شود که بتواند، به گونه متوازنی تمامی ابعاد وجود انسانی را مورد توجه قرار دهد. درحالی‌که مکتب عرفان اسلامی، زمینه طرح و توجه به تمامی این ابعاد وجود دارد.
- مدیریت فرایند رسیدن به صلح و آموزش گفت‌وگو: در مباحث مدیریت آموزشی ضرورتی مهم برای پژوهش پیرامون پروژه یاد شده است.
- مدیر مدارس و مراکز آموزشی باید خود صلح‌طلب باشند تا بتوانند دانش‌آموزان را به عنوان نخستین سازندگان صلح، آموزش دهند.
- آگاهی مدیر سازمان و مراکز آموزشی بر مسائل جهان جدید می‌تواند چگونگی رسیدن به صلح و تفاهم را برای مجموعه‌اش رقم زند.

پیشنهادها

- به نظر، برای رسیدن به صلح، راهی بسیار دشوار و پیچیده در پیش است. بویژه با اخباری که امروزه از گوشه و کنار جهان دیده و شنیده می‌شود، نباید غافل بود از این که جنگ و خشونت تا پشت درهای ما به کمین نشست است. از سوی دیگر، رسیدن به صلح و حفظ آن بسیار اهمیت دارد، اما پژوهشگران براین باورند که شاید بتوان با اصلاح سبک زندگی و تغییر دیدگاه انسان‌ها نسبت به اطرافیان، از پیشنهاد‌های زیر جهت آموزش صلح، در عمل بهره برد.
- انتخاب مدیرانی آموزش دیده و گفت‌وگو مدار در رأس نهادهای آموزشی، آموزش و پرورش و آموزش عالی.
- تأکید بر درس تاریخ در نظام آموزشی، جهت شناخت مسایلی که ناشی از جنگ و خشونت به بشر آسیب رسانده است.
- معرفی مشترکات دینی بشری و استفاده از ظرفیت عرفان برای دیالوگ با دیگران.
- پژوهش‌های نظری و کاربردی برای رسیدن به شرایط صحیح "گفت‌وگو" برای رسیدن به صلح و تفاهم بین انسان‌ها.
- گشایش مباحثی نوین در مدیریت آموزشی و برنامه‌ریزی درسی مبتنی بر آموزش صلح و مدارا و کاربردی ساختن آن در عرصه عمل تدریس.

- تدوین برنامه درسی مبتنی بر حیطه‌های یادگیری عاطفی و بهره‌گیری از ظرفیت هنر برای پرورش متریبان صلح‌ورز.
- ایجاد کرسی‌های مطالعه جنگ و صلح در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی و دیگر سازمان‌های آموزشی.
- آموزش و تشکیل سازمان‌های غیر دولتی (سمن‌ها)، در راستای هدایت انسان‌ها به صلح‌ورزی.

References

- Bagheri, Kh. (1999). *The identity of religious knowledge*. Printing & Publishing Organization: Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Bagheri, Kh. (2011). *Approaches and methods of research in the philosophy of education*. Institute of Social and Cultural Studies. Ministry of Science, Research and Technology.
- Caplestone. F. (2001). *A History Of Philosophy*. Translated into Persian By: Jalalodin Mojtavavi. Vol: 1 - 2 - 4. Co – Published By: Scientific & Cultural Publications Compeny & Soroush Press. Tehran 2001.
- Beheshti, M. R. (No history) Peace and truth in interfaith dialogue. Journal landscape. Number: 13.
- Ghasemi Poua, I. (2011). *Action Research*, thran publishing Jamali
- Gholtash, a. (2012). Citizenship education (Approaches, Perspectives and Curriculum), Published by: Yadvare ketab.
- Griffiths, D. (1985), *Human Relations in School Administration*. Translation: Khodadad Bakhshi, Publication: Marlik Tehran.
- Feinstei. Clare n & Claire O’Kan. (2008). I Panted Peace. Internet: www.reddbarna.no/chp.
- Hafez. (2004). *Compilation of the: Niknam. H.* Publisher: Asim.
- Homae, J. (1975). *Rumi, a, c 1*, Tehran, Publication: Agah.
- Ian Harris & patricia Mische (2003). On the relationship between peace Education and environmental education. [Http://www.web.ebscohost.com](http://www.web.ebscohost.com).
- Ian Harris .(2008). History of peace Education- [Http://www.te.edu/centers/eps/](http://www.te.edu/centers/eps/)
- Rumi,. J. M: (1996). *Masnavi Manavi*. Nicholson Ellen Reynolds correction. Tehran: Publisher: Tuoth.
- Herman,. J. L: (1994). *Making Change Happen: Practical Planning For School Leaders*, Translated By: Ali Alagheband, Ph.D, Corwin Press, Inc. Thousand Oaks, California. 1994.
- Karimi, A. A. (2010). *Irrational reason*. Tehran. Publication: Abed.
- Khaledian, M. A. (No history). Religious coexistence. Journal: The idea of approximation. Second year. Number Five.
- Khorasani, S. (1990). *The first Greek philosophers*. Tehran: Published Company.
- Krugel, M. (2009). Teacging Peace. - [Http://www.te.edu/centers/eps/](http://www.te.edu/centers/eps/)

- Maykut. P. & Morhose. R.(1995). *Bigining Qualitative Research. A Philosophic and practical Guide*. Londen Washington D.C: Falmer Press.
- Rahmaniyan. D. (2008). lectures, as Foucault and history. Michel Foucault Conference. October: 2008. Ferdowsi Hall of Tehran University.
- Shamshiri, B. (2006). *Education, from the perspective of love and mysticism*. Tehran, Tahoori.
- Shamshiri, B. (2009) Globalization and religious education from the perspective of modernism, Pst Mdrnysm and Islamic Sufism. Journal: Journal behavior. Address Scientific - Research witness. Fifteen years - new era. Number: 30.
- Tabatabai, M. H. (1982). *Almizan*. v: 13. Qom. Publication: Dar alelm.
- *The Holy Quran*. (2011). Translation: Mohammad Reza Safavi. Chinese characters computer (based on the planning Neyrizy). Publication: Education.

Archive of SID